



نوآوران شکوفا خبربرگزیده

دو کودک ایرانی، جوایز مسابقه‌ی نقاشی هیکاری را از آن خود کردند

دو کودک ایرانی، موفق شدند دیپلم افتخار شانزدهمین مسابقه‌ی بین‌المللی نقاشی «هیکاری» در ژاپن را از بین ۵۲ هزار اثر شرکت‌کننده، از آن خود کنند.

به گزارش «ایرنا» از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، «حامد توسلی» ۸ ساله و عضو مرکز آفرینش‌های هنری کانون در تهران، با کشیدن نقاشی از یک شیر، لوح تقدیر، نشان نقره‌ای و جایزه‌ی این مسابقه‌ی معتبر هنری را به‌دست آورد.

این سومین موفقیت «توسلی» در مسابقه‌های بین‌المللی است. او پیش از این نیز در دو سال گذشته، نشان و دیپلم افتخار سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی «هایونیکا» فنلاند و یکی از جوایز اصلی چهاردهمین مسابقه‌ی بین‌المللی «تورن» لهستان را به خود اختصاص داده بود.

در مسابقه‌ی نقاشی «هیکاری» ژاپن، یک دیپلم افتخار نیز به «فاطمه زارع» ۱۲ ساله و عضو مرکز شماره‌ی ۲ کانون شیراز، با نقاشی مزرعه‌ی هندوانه تعلق گرفت.

برای شرکت در این مسابقه، نزدیک به ۵۲ هزار اثر از ۶۸ کشور جهان، به ژاپن ارسال شده بود که از بین آن‌ها، تنها ۲۰۰ اثر توسط گروه داوری به‌عنوان برگزیده شناخته شد.

به آثار برگزیده به ترتیب، ۲۰ نشان طلایی، ۴۰ نشان نقره‌ای، ۶۰ نشان برنزی به همراه لوح تقدیر و ۸۰ دیپلم افتخار اهدا شد.

در این مسابقه با موضوع آزاد، آثار ۱۶۷ عضو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان سراسر کشور شرکت داده شده بود.

<http://www2.irna.ir>

شتر دیدی، ندیدی!

روزی «سعدی» از دیاری به دیاری می‌رفت و در راه، چشمش به زمین افتاد. جای پای یک مرد و یک شتر را دید که از جلوی او رد شده بودند. در یک طرف راه، مگس و در طرف دیگر، پشه دید. پیش خود گفت: «یک لنگه‌بار این شتر، عسل بوده و لنگه‌ی دیگرش روغن.»

باز نگاهش به خط راه افتاد. دید علف‌های یک طرف جاده خورده شده. پیش خود

گفت: «یک چشم این شتر کور بوده، یک چشم بینا.»

از قضا حدسیات «سعدی» همه درست بود و ساربان‌ی که از آن‌جا گذشته بود، به

خواب رفت و وقتی بیدار شد، دید شترش رفته است. او سرگردان بیابان شد تا به

«سعدی» رسید. پرسید: «شتر مرا ندیدی؟»

سعدی گفت: «یک چشم شترت کور نبود؟»

مرد گفت: «چرا!»

سعدی گفت: «بارش عسل و روغن بود؟»

مرد گفت: «بله!»

سعدی گفت: «من ندیدم.»

مرد ساربان که نشانی‌ها را درست شنید، ابرو در هم کشید و گفت: «شتر مرا تو دزدیدی، همه‌ی نشانی‌ها را هم

درست گفتی.» بعد با چوبی که در دست داشت، شروع کرد به زدن «سعدی»، «سعدی» تا آمد بگوید من از روی

جای پای او و علامت‌ها متوجه شدم، چند ضربه از ساربان، تازیانه خورد. وقتی مرد ساربان متوجه حرف‌های «سعدی»

شد که او شتر را ندزیده، راه افتاد و رفت.

«سعدی» زیر لب زمزمه کرد و گفت:

تو شتر دیدی؟ نه جا پاشم ندیدی

سعدیا چند خوری چوب شترداران را

خبربرگزیده

تفاوت
موفقیت